

سپاسداشت و شرح

با تایپ کتاب فرهنگ و شبه فرهنگ نوشته محمد علی اسلامی ندوشن در باشگاه نشریه گروه نیک اندیشان از نایاب شدن این کتاب جلوگیری شد. در این باشگاه برای بهترداشت فضای فرهنگی جامعه مان و همچنین کوتاه کردن دست دلالان کتاب و کاستن فشار مالی اعمال شده از سوی آنان به طبقه فرهنگی مان، نیاز گردید که این کتاب در یک همکاری کاملاً فرهنگی-تیمی تایپ گردد تا به سادگی از راه ارتباطی اینترنت در دسترس اندیشمندان و فرهیختگان فارس زبان^۱ در هر کجای دهکده جهانی قرار گیرد.

با سپاس از آرزو، فریبرز، الهام، فروغ، مصطفی، معصومه، سعید، سمیه، اعظم و سعیده که هر کدام در تایپ و گردآوری بخشهایی از این کتاب صمیمانه و همدلانه تلاش و کوشش فراوان نمودند.

و با بهترین سپاس ها از موسی تقی زاده برای امانت دادن این کتاب به گروه برای تایپ و عرضه داشت آن به جامعه مان برای ارتقای فردی و جمعی همه مان.

شما هم می توانید در این جنبش فرهنگی برای تایپ دیگر کتابها سهمی داشته باشید برای این کار می توانید با bardya179@yahoo.com نامه نگاری کنید.

دردآگاه و خوشدل باشیم در هشیاری

مدیر باشگاه نشریه گروه نیک اندیشان

بردیا گوران

۱- منظور من از فارس زبان همه کسانی هستند که توانایی خواندن و نوشتن و ارتباط برقرار کردن به زبان فارسی را دارا می باشند و منظور یک نژاد خاص نیست. - بردیا گوران

h.Org

محمد علی اسلامی ندوشن

فرهنگ
و شبه
فرهنگ



www.nikandishan.org

- فرهنگ و شبه فرهنگ
- محمدعلی اسلامی ندوشن
- چاپ اول بهمن ۱۳۵۴
- چاپ «تمدن بزرگ»
- ثبت کتابخانه ملی $\frac{31}{1355/2/8}$
- انتشارات توس، تهران اول خیابان دانشگاه
- تمام حقوق برای نویسنده محفوظ است

آثار دیگر نویسنده که به صورت کتاب نشر شده است

نام انتشارات	نوبت چاپ	نام کتاب
توس	هشتم	ایران را از یاد نبریم
توس	هفتم	به دنبال سایه همای
یغما		ابر زمانه و ابر زلف (نمایشنامه)
توس	چهارم	جام جهان بین
توس	سوم	زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه
توس (زیر چاپ)	دوم	داستان داستانها (رستم و اسفندیار)
توس		سفیر سیمرغ (یادداشت های سفر)
توس		در کشور شوراها (سفر به اتحادیه جماهیر شوروی)
توس		آواها و ایماها (مجموعه مقاله های ادبی)

کتابهای به فارسی برگردانده شده :

نام انتشارات	نام نویسنده	نام کتاب
امیرکبیر	توماس مان	پیروزی آینده دموکراسی
سخن		بهترین اشعار لانگفلو (همراه با متن انگلیسی)
امیرکبیر	ایروینگ استون	شور زندگی (داستان زندگی ونسان وان گوگ)
کتاب	شارل بودلر	ملال پاریس و گلهای بدی

به دوستان نادیده ام در سراسر ایران

راست چون سوسن و گل از اثر صحبت پاک
بر زبان بود مرا آنچه تو را در دل بود

فهرست مطالب

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۷	مقدمه چاپ دوم
۲۱	مقدمه
۲۴	بودن یا نبودن فرهنگ
۳۷	زبان، فکر و پیشرفت
۴۵	بر زمین لرزان فرهنگ
۵۲	یادداشت های دیگر...
۶۸	گفت از حمام گرم کوی تو...
۷۱	دنیای دو فرهنگ
۷۵	الوهیت ابزارها

www.nikandishan.com

مقدمه چاپ دوم سرآغاز

«فرهنگ و شبه فرهنگ» که در آستانه چاپ دوم قرار گرفته است، نیاز به مقدمه تازه ای داشت. آنچه

از گوشه و کنار درباره آن به من گفته اند نخست، توضیح دو نکته کلی را ایجاب میکند:

یکی آنکه در تعریف فرهنگ مبانی آن چنانکه باید صریح و دقیق نبوده ام. جواب آن است که این تعریف در نقطه های مختلف کتاب پراکنده است، و اگر به صراحت بیشتر نپرداخته ام، برای آن است که معتقد نیستم که فرهنگ بتواند به شأن خاصی از زندگی محدود بماند و در دایره تعریف محصور و کوتاهی بگنجد. دیگر آنکه گفته اند که به نتیجه گیری نپرداخته ام و به وضوح نگفته ام که چه راهی در نظر داشته ام.

گمان می کنم که این به این معنی نیز می تواند از کتاب استخراج گردد، ولو به صراحت در جای خاصی به قلم نیامده باشد، و این نیز خالی از عمد نبوده. بنای کار من بر طرح مطلب بوده است، به این قصد که استنتاج را به خواننده واگذارم تا از دریافت خویش کمک گیرد:

من نگویم که کنون با که نشین و چه بنوش

که تو خود دانی اگر زیرک و عاقل باشی

در این کتاب، چون در بعضی از نوشته های دیگر به زبان اشاره اتکاء داشته ام. اشاره اگر در مواردی رساتر از تصریح باشد، نا رسا تر نیست، زیرا سری به منبع قیض قوه تخیل خواننده دارد.

آقای محمد حسین حبیبی از جانب روزنامه «رستاخیز» مصاحبه ای راجع به این کتاب با من داشت که در شماره ۱۰ و ۱۳ آذر گذشته روزنامه مذکور چاپ شده است در آنجا بعضی از موارد توضیح گردیده، و در واقع آن گفت و شنود مکمل این کتاب قرار می گیرد، ولی چون متن آن در مجموعه دیگری جای خواهد گرفتاز نقل آن در این جا می گذرم.

آنچه در این مقدمه آوردنش را بی فایده نمی دانم، یکی نظر چند دانشمند اروپائی و آمریکائی است راجع به فرهنگ، و دیگری ملاحظات یک دوست دانشجویست که بر این کتاب ایراد هائی داشته است.

xxx

در شماره ۲۵ دی روزنامه اطلاعات گزارشی از آقای حسین مهری خبر نگار اطلاعات در پاریس انتشار یافته است که گوشه ای از دریافت های چند دانشمند اروپائی و آمریکائی را راجع به فرهنگ در بردارد. در مقدمه گزارش نوشته شده است: در هفته گذشته در یک مجمع روشنفکری فرانسه، تنی چند از صاحب نظران غربی گفت و شنودی طولانی در باب فرهنگ را آغاز کردند و نتیجه ای که به دست آمد در واقع بیشتر بر پیچیدگی معنای این واژه افزود... آنگاه به نقل خلاصه اظهار نظر چند تن از آنان پرداخته است.

این گزارش از این بابت برای من جالب توجه بود که میدیدم نزدیک به تمام نظریات عنوان شده با مفاهیمی که جا به جا در کتاب «فرهنگ و شبه فرهنگ» برای فرهنگ آورده بودم کم و بیش مطابقت می یابد. من از نظریات پیشین این دانشمندان درباره فرهنگ مطلع نبودم و تشابه هائی که در میان آمده جنبه اتفاقی صرف دارد. امیدوارم که متن اصلی و مشروح مذاکره این مجمع را بتوانم به دست بیاورم؛ ولی اکنون که این متن در دسترس نیست، به همان نقل عبارت هائی از شماره ۲۵ دی اطلاعات اکتفا می کنم، و موارد مشابهی را که در فرهنگ و شبه فرهنگ، آمده است در کنار هر یک می گذارم و امیدوارم که همین مقدار، بی آنکه موجب ملال خواننده گردد، به روشن تر شدن موضوع کمک کند.

اینک آن نظرها:

نظر ژاک برگ، جامعه شناس فرانسوی:

واژه فرهنگ اکنون معنائی پهناتر و ژرف تر از هر زمان دارد... فرهنگ تعریف وسیعتری دارد که به اسارت کلمه در نمی آید فرهنگ مانند واژه تعریفناپذیر «عرفان» ابعادی دارد که هر چه به آن نزدیک تر شویم، دورتر می روند.

این همان دریافتی است که من نیز داشتم و در مصاحبه روزنامه رستاخیز (شماره ۱۰ و ۱۳ آذر) توضیح دادم.

«باید این را پذیرفت که اصولاً تعریف فرهنگ کاری آسان نیست و تصور می‌کنم که در هیچ کتاب هم نمی‌توان به تعریف دقیق و قانع‌کننده‌ای از آن دست یافت. شاید علت این باشد که رگه‌های فرهنگ در تمام شنون زندگی دوانیده شده است، بطوریکه نمی‌توان در جای معینی با مورد خاصی بر آن انگشت گذارد...».

نظریه «نایلر» دانشمند آمریکائی:

«در روزگار ما این کلمه (فرهنگ) دلالت دارد بر همه ابزار هائی که در اختیار ماست و بر همه رسم‌ها و آئین‌ها، باورها، دانش‌ها، هنرها، نهادها، و سازمان‌های جامعه، انسان از گذرگاه فرهنگ جامعه خود و به برکت آن موجود «گروه‌زی» (اجتماعی) میشود، با مردم پیرامون خود از صد‌ها جهت هم‌رنگی و هم‌نوائی می‌یابد، و از مردم جامعه‌های دیگر متمایز و متفاوت می‌شود.»

آنچه من نوشتم این است (فرهنگ و شبه فرهنگ ص ۷۸):

فرهنگ مجموعه‌ای پیچ در پیچ و گاهی به ظاهر متناقض است، دقیق‌ترین کشف‌های علمی را همراه با خرافه‌ها در بر می‌گیرد، از فرضیه‌نسبی تا بستن دخیل به ...، از غزل حافظ تا ترانه‌های چوپانی... فرهنگ نه علم و فن خاص، بلکه نتیجه و چکیده علم‌ها و فن‌هاست.

نظر ژرژ بالاندبه، جامعه‌شناس فرانسوی:

«فرهنگ مجموعه‌بی‌نظم و در عین حال منظمی است از دانسته‌ها و دانستنیها، مجموعه ابداعات یک جامعه است، انگیزه و واسطه بقاست، رمز جان به در بردن از مهلکه هاست...»

از فرهنگ و شبه فرهنگ (ص ۷۴):

وقتی می‌گوئیم میراث فرهنگی ایران، گذشته‌دوری به یاد می‌آید، بسیار گسترده و پیچاپیچ که گرانبار است از تجربه‌ها و دانش‌ها و دریافت‌ها و دستاوردها و هنرهای یک قوم.

و جای دیگر (ص ۲۴):

آنچه تکامل اجتماعی را میسر می سازد، و انسان را از جانوران دیگر جدا می کند، میراث فرهنگی جامعه و افزایش و گسترش آن است، و تازه خود این تکامل همان فرهنگ است. هر چه فرهنگ رو بنده تر و سازنده تر، تکامل اجتماعی پویا تر و آهنگین تر، تکامل عین فرهنگ است و فرهنگ عین تکامل، فرهنگ همه جا هست و در همه چیز هست...

توضیح در مصاحبه رستاخیز:

یک انسان با فرهنگ یا یک جامعه با فرهنگ، یعنی انسان یا جامعه ای که توانسته است عناصر فرهنگی را در خود پرورش دهد و بالنتیجه ذهن باز تر و تخیل وسیع تر و حسن روابط اجتماعی بهتری داشته باشد، فراسوی زندگی کمی، زندگی دومی می یابد که ارزش واقعی زندگی بوسیله فرهنگ افزایش میابد....

هر چه میزان فرهنگ بالا تر باشد رابطه انسان با خود و رابطه انسان با جامعه خود و به طور کلی با جهان گرمتر خواهد بود، و زندگی از کیفیت والاتری برخوردار خواهد گشت.

نظریه بالاندیه راجع به رابطه فرهنگ با شورش ها:

فرهنگ، همین که دریافت حیاتش به خطر افتاده است و به خفقان دچار می آید، واکنش خشن نشان می دهد، انقلاب ها زاده عصیان فرهنگ هاست.

از این کتاب (ص ۹۲):

بحران اجتماعی بر اثر یکی از دو حال پیش می آید: یکی آشفتگی فرهنگی که جامعه را در هم می ریزد و آن بروز عدم تعادل در میان دریافت درونی جامعه و امکان های بیرونی زندگی است. همین عدم تعادل است که موجب شورش و جوشش می گردد. مردم به عصیان کشیده می شوند، زیرا سامان محیط بیرون جوابگوی انتظار درون آنها نبوده است.

نظریه ژان کارزنوو:

«فرهنگ های جامعه های گوناگون آنان البته وجوه مشترکی دارند، و این وجوه مشترک تراویده طبع بشری است...»

فرهنگ ملی فرهنگی است متعلق به ملتی خاص که زندگی مشترک، غم و درد مشترک واحساسات و آرزوهای مشترک داشته است، و در محیط جغرافیائی خاص زیسته است و همه چیزش با همه چیز همسایه فرق می کند.»

توضیح من در مصاحبه رستاخیز:

«به کمک فرهنگ انسان ها به هم وابسته و نزدیک می شوند و با مشترکات ذهنی که زائیده همین فرهنگ است، ملت به وجود می آید که پیوند گاه آنها اشتراکی است در خاطره ها، و اشتراک در چیز هائی که دوست می دارند و اشتراک در چیزهائی که دشمن می دارند و اشتراک در زبان و معتقدات و چیزهای دیگر...»

دنباله نظریه ژان کارزنوو:

«از دیدگاه فرهنگ شناسی، فرهنگ ملی دو جنبه متمایز دارد: مادی و غیر مادی، فرهنگ مادی در بر گیرنده: اشیائی است که به دست اعضاء پیشین جامعه ساخته شده است و برای اعضاء حاضر به ارث مانده است. فرهنگ غیر مادی یا مجرد یا معنوی فراگیرنده رسوم و آئین ها و اعتقادات و علوم و هنرهائی است که عمده بوسیله سواد و خط فرا گرفته می شود.»

توضیح من در مصاحبه رستاخیز:

انسان از دو جهت کوشش فرهنگی داشته، یکی در جهت فکری و ذهنی با ایجاد خلاقیت های هنری، ادبی، فلسفی و غیره و دیگر از جهت یک سلسله اعمال مادی برای گسترش زندگی مادی خود که آنها نیز توانسته است جنبه فرهنگی پیدا کند از نوع فنون و صنایع.

نظر کارزنوو راجع به فرهنگ معنوی:

«فرهنگ غیر مادی بدنه اصلی یک فرهنگ ملی است همین بدنه است که قدرت روحی و نیروی حیاتی یک ملت را مشخص می کند، همین بدنه است که باید به دل و جان در نگهداشت آن کوشید، زیرا فرهنگ مجرد نقطه تعالی و قرارگاه حیاط ملی است...»

از این کتاب (ص ۲۴ و ۲۷ و ۲۸ و ۳۰):

فرهنگ به معنای خاص (فرهنگ غیر مادی) به سرمایه معنوی یک قوم گفته می شود، و این همه آثار ادبی و هنری و فکری در بر می گیرد، همه آنچه از درون اوسرچشمه گرفته و در برون تجلی خود را در «سازندگی» یافته است.

به کمک فرهنگ است که زمان گذشته به حال پیوند می خورد و دنیای حال که حالت سطح دارد، بعد و ژرفا به خود می گیرد. پس حاصل فرهنگ این می شود که انسان برگزیده تر و بارورتر و بیشتر زندگی کند....

آثار فرهنگی یک قوم، مبین میزان فعالیت و کوشش او برای دست یافتن به عمق و وسعت و گزیدگی در زندگی است که بدینگونه می توان گفت که هر قومی با فرهنگ تر باشد بیشتر و ژرف تر و بهتر زندگی می کند....

نظر همین دانشمند راجع به خط و زبان:

«این فرهنگ عمده از راه خط و زبان فرا گرفته می شود و یا انتقال می یابد. کمترین اختلال در مجزای این خط ارتباطی، این خط پیوند، فرهنگ ملی را به دردمرستی حتی به دوار می اندازد. زبان ضعیف، ضعف تألیف، لکننت در تفهیم، نابسامانی و پیریشیدگی به بار می آورد، رابطه مردم را با فرهنگ ملی نقض می کند، پویش ملی را بی آهنگ می کند، لغزش آغاز می شود و چون لغزش تکرار شد، فرهنگ ملی سکندری می خورد.»

از این کتاب (ص ۴۶-۴۷):

نارسائی زبان به خود محدود نمی ماند و در همه شئون زندگی علمی و اجتماعی و اداری ها اثر می گذارد. این تلقی عجب که زبان مجزا از علمی است که می خواهیم بیاموزیم ساده لوحانه است. زبان به عنوان زاینده فکر و شکل دهنده فکر، آشیانه همه دانش هاست.

نظریه ژرژ اوین:

«انسان به اتکاء فرهنگ خود از یوغ طبیعت می دهد و به جای آنکه در برابر تحریکات محیط طبیعی دستخوش تغییرات ارگانیکی شود، طبیعت موافق حال خود تغییر می دهد».

از این کتاب (ص ۷۹):

انسان از طریق فرهنگ هم با طبیعت راه وفاق جسته وهم به جنگ آن رفته عصاره کشش و کوشش اوست برای شناخت خود بازیافت و توجیه خود استیلا بر زمان و مکان و آشتی با مرگ....

نظریه همین دانشمند راجع به تفاوت انسان با حیوان:

« انسان ها همکاری و تقلید و جنگ می کنند، و در ضمن این فعالیت ها راه و رسم زندگی را می آموزند، اما جانوران اینگونه فعالیت ها را به اقتضای غرایز خود انجام می دهند، در صورتی که فرهنگ راهنمای همه فعالیت های انسانی است. پس فرهنگ منحصر به انسان است... فرهنگ عامل مبین رفتار انسانی و فراز و نشیب های زندگی اجتماعی است.

توضیح من در مصاحبه رستاخیز:

انسان دارای نیاز فرهنگی بوده است، چرا که او به عنوان کسی که ذیشعور است از جانداران دیگر متفاوت بوده حیوان می توانست در حد نیازهای اولیه خود زندگی خود را بر آورده کند، ولی این برای انسان کافی نبود...

انسان به عنوان موجود صاحب شعور، به آنچه داشت راضی نبود و نمی توانست تنها بر آوردن حوائج اولیه اش قانع شود...

نظریه «نیم کوف» جامعه شناس آمریکائی:

«فرهنگ عصاره زندگی اجتماعی است، در تمام افکار و امیال و الفاظ و تکاپوهای ما منعکس می شود، حتی در اطوار و حرکات خفیف چهره ما راه دارد. فرهنگ ما راقدمت دم افزون می دهد، پیوسته دامنه لذائذ زندگی را بسط می دهد و خود نیز بسط می یابد».

از این کتاب (ص ۹۳):

این فرهنگ است که استعداد نو شدن و تطبیق و تحرک و روبرو شوندگی با حوادث را به او (انسان) می بخشد. جامعه با فرهنگ علل قابلیت جذب او از زندگی کم میشود.

xxx

یکی از دانشجویان من در دانشگاه تهران که جوان هوشمندی است، پس از خواندن «فرهنگ و شبه فرهنگ» نظریاتی ابراز کرده و آنها را به صورت یادداشت هایی به من سپرد. چون می توان احتمال داد که ایرادهائی که برای او مطرح بوده، برای بعضی از کسان دیگر نیز مطرح باشد، سزاوار دیدم که به نقل تعدادی از آنها بپردازم و درباره هر یک توضیحی بدهم.

این یادداشت ها با علاقه مندی و حسن نظر نوشته شده است ولی کار او از دو اشکال خالی نیست؛ یکی نیم خواندگی و دیگری قضاوت شتابزده و یک جهتی ناشی از پیشداوری.

نیم خواندن و نیم شنیدن یکی از ابتلاهای امروز ماست و آن دادن جواب است، بی آنکه مفهوم حرفی درست درک شده باشد. یک مطلب، یک مجموع است، نمی شود جزئی از آن را گرفت و جزئیهای دیگر را نگرفت و در صدد نقض آن برآمد.

و اما پیشداوری و قضاوت یک جهتی عبارت است از اظهار نظر مبتنی بر مقداری معلومات پراکنده که بعضی از آنها صورت جزمی پیدا کرده اند، و بعضی دیگر به هم ربطی ندارند، ولی این توهم برای خواننده ایجاد می کنند که «شاه کلید» هستند و آنها را همه جا می شود به کار برد.

در آغاز نوشته شده است:

«به دو نکته باید اشاره شود که بر تمام کتاب حاکم است: یکی عدم رعایت سیر گفتار و دیگری زود

گذشتن از هر مسئله که طرح می شود، بدون آنکه در آن به تحقیق کافی پرداخته شود...»

گمان می‌کنم که روح و منظور و سبک کتاب و جوی که آن در آن پدید آمده است درست درک نشده. این مجموعه در طی چند سال بتدریج فراهم گردیده، بعضی به صورت یادداشت، بعضی به صورت مقاله، و ویژگی آن در پراکندگی آن است، هر چند ربط معنوی در میان همه مطالب هست. از قول خواجه شیراز بشنویم:

در خلاف آمد عادت بطلب کام که من

کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم

اما اینکه چرا «تحقیق و بسط» در این کتاب راه نیافته، دلیل ساده اش آن است که چنین مقصودی در کار نبوده، خوب بود به عنوان کتاب توجه می‌شد: من خواسته‌ام راجع به فرهنگ و شبه فرهنگ و متفرعات آن حرف بزنم، و نه چیز دیگر گمان می‌کنم که در این باره به قدر کافی گفته‌ام.

xxx

نوشته شده است: «تمام مسائل را از دید فرهنگ تهرانی و پایتخت نشین بررسی می‌کنند، فرهنگ تهران را فرهنگ تمام ایران می‌دانند، بعد علل تمام این بی‌بند و باریها را در کمبود فرهنگ می‌دانند، در صورتی که فرهنگ هر جامعه زائده اقتصاد است. در واقع اقتصاد پایه و زیر بنای فرهنگ است و تا کشوری از نظر اقتصادی پایگاهی نداشته باشد، فرهنگ نمی‌تواند از موج دریای متلاطم آشوبها و آشفتگیها بر کنار بماند.»

این ایراد نیز شامل دو قسمت است: یکی آنکه فرهنگ پایتخت را فرهنگ همه ایران قلمداد کرده‌ام. نباید آن روزی که فرهنگ سایر قسمت‌های ایران مانند فرهنگ تهران بشود من ابراز نگرانی کرده‌ام که عارضه تهران زدگی سایر نقاط را هم بگیرد، زیرا مرکز تولید کالای خاص فرهنگی ای شده است که آن را تا سرزمین‌های دور دست صادر می‌کند.

در قسمت دوم که اقتصاد را زیر بنای فرهنگ دانسته‌اند، چه کسی منکر آن است؟ درست است که اقتصاد بد، می‌سازد، ولی این مسئله نیز در این کتاب برای من مطرح بوده که: **فرهنگ بد اقتصاد بد می‌سازد؟** آیا می‌شود با فرهنگ علیل، سازندگی اقتصاد کرد؟ تأثیر اقتصاد و ریشه مادی فرهنگ هرگز از

نظر من دور نبوده است، و اگر در این کتاب بر آن تکیه خاصی نداشته ام برای آن است که از در و دیوار حرف اقتصاد می بارد، و در مقابل، فرهنگ فراموش شده است. من خواسته ام از موجودی که غریب افتاده و کسی به فکرش نیست یادی کرده باشم، در واقع خریدار بازار بی رونق بوده ام. نظیر همین سوال را آقای حبیبی، مصاحبه کننده «رستاخیز» با من طرح کرد و چنین جواب دادم: «هیچ وقت نمی خواهم بر اساس تقسیم بندی قبلی خود، زندگی مادی و معنوی را از هم جدا نمایم. این تقسیم بندی ها بیشتر جنبه فرضی و اصطلاحی دارد و برای سهولت دریافت موضوع است.

من ریشه های مادی فرهنگ را به هیچ وجه انکار نمی کنم، چرا که فرهنگ بی تردید زائیده شرایط مادی اجتماعی است بدین لحاظ یک انسان گرسنه بدشواری می تواند خالق فرهنگ باشد. تا عوامل اولیه زندگی در یک فرد یا جامعه فراهم نشود، فرهنگی شروع نمی شود و فرهنگ آنجاست که بهترین فرصت ها در اختیار استعداد قرار داده می شود» (شماره ۱۰ و ۱۳ آذر)

در مثنوی داستانی داریم که می گوید مردمی می خواستند کاری بکنند و انشاءالله (گر خدا خواهد) نگفتند و از این رو کارشان سر نگرفت. اکنون بعضی جوان های ما همین نظر را درباره اقتصاد دارند، تا می آیی حرفی بزنی: می گویند چون «اقتصاد» نکفتی حرفت باطل است. ولی این را باید فراموش نکنند که اقتصاد یک چنان پدیده عجیب الخلقه مجهولی نیست، که افتخار کشف آن منحصر به عده خاصی باشد، و کسان دیگر بکلی از آن یگانه باشند. اگر اختلاف نظری باشد در این است که آیا اقتصاد همه چیز است و یا قسمتی از چیزهاست. همانگونه که «فرهنگ و شبه فرهنگ» داریم، اقتصاد و شبه اقتصاد هم داریم، و من ضمن بحث راجع به شبه فرهنگ با «شبه اقتصاد» نیز حرفی داشته ام.

سرچشمه یکی از فریب های دنیای امروز آن است که جامعه انسانی به بهانه اقتصاد هدف طبیعی زندگی را که انسان بودن است زیر پا بگذارد، و شعار «چون همه چیز از اقتصاد است پس آن را بگیریم و به بقیه کاری نداشته باشیم» آئین زندگی خود کند. این کار تا اندازه ای سابقه دارد. تا می آئید حرف بزنید، بگوئید مثلاً: کمی آزادی، کمی حیثیت انسانی، فوری چماق تکفیر اقتصاد را توی سر شما می کوبند و مثلاً می گویند: «شما منکر بازده و افزایش در آمد سرانه هستید؟ ما داریم به نفع طبقه

زحمتکش کار می کنیم و شما مخالف آنید. و حال آنکه این خود غالباً ادعائی بیش نیست، و ولو درست هم بود، دو قضیه به هم ربط ندارند. اختلاف بر سر اقتصاد و شبه اقتصاد است. چه کسی است که بگوید اقتصاد واقعی از فرهنگ جداست؟ مگر می شود اقتصاد یک جامعه را بدون فرهنگ سامان داد؟ اقتصاد را باید انسان ها درست کنند، و انسان ها به راهنمایی فرهنگ می توانند موجود درست کننده باشند. وقتی فرهنگ از مداخله باز ایستد، با اقتصاد به صورتی در می آید که فاصله میان داراها و نادارها هر چه بیشتر شود و یا سیمای کریه و خشنی به خود می گیرد که جیره بخور و نمیر یک نفر را جلوی رویش بیندازند و بگویند: و این را بگیر و دم نزن و یا گاهی نیز هر دو...

نوشته شده است. (راجع به مقاله زبان، فکر و پیشرفت): «و آن قسمت که خواسته اند تأثیر زبان را هر چه بیشتر جلوه دهند، دچار یک نوع مبالغه گوئی شده اند...»

و مثال هائی که آورده شده است ناظر به اشاره هائی است که راجع به گسترش اسلام نقش زبان در باز یافت استقلال ایران بعد از اسلام توسعه شدن جدید بغرب زمین و غیره داشته ام (ص ۴۰ و ۴۱ کتاب). در اینجا نیز نیم خواندگی موجب سوء تفاهم شده است. من هرگز نگفته ام که زبان به تنهایی در ایجاد جریانهای بزرگ تأثیر داشته است، ولی زبان نیرومند را یکی از موجبات دانسته ام مگر مغرب زمین می توانست بدن زبان قوی نهضت تمدنی و صنعتی خود را پایه گذاری کند؟ و یا بدون پدید آمدن فارسی دری ممکن بود که ایران راهی مستقل از تمدن اسلامی عربی در پیش گیرد؟ منظور اصلی من آن بود که بدون زبان قوی نمی شود فکر قوی داشت و بدون فکر قوی کردارهای بزرگ صورت پذیر نمی گردد.

در دنباله همین موضوع نوشته شده است «علت عدم وجود دانشمندان برجسته را در کشورمان نارسائی زبان می دانند، در جواب باید اشاره کنم، که عقیم بودن اندیشه علل فراوانی دارد. من جمله شرایط اقتصادی و مکانی، علاوه بر علل زیاد دیگر...»

در اینجا آنچه را که در نوشته من یکی از علت ها بوده است به جای همه علل گرفته است. بحث بر سر زبان بوده است و تأثیری که می تواند داشته باشد، نه بر سر ریشه کردن علل کمبود دانشمندان.

نوشته شده است «در ص ۶۴ اشاره به نفی گرائی معاصران می شود و اینکه جوان ها درباره همه معیارها شک می کند. به نظر بنده نفی و نقد از ضروریات یک جامعه پویا وسازنده است، هم برای صاحب اثر وهم برای فرهنگ جامعه...»

چه کسی مخالف «نفی و نقد» بوده است، و یا مخالف جامعه «پویا و سازنده» آنچه من خواسته ام بگویم و عبارتش روشن است(ص ۶۴و۶۵) آن است که دید همه جانبه در قضاوت نباید از جوانان ما سلب شود. دید همه جانبه یعنی به یک نقطه چشم ندوختن و استدلال مبتنی بر «این است و جز این نیست..» نداشتن.

عبارتی که مورد ایراد ایشان بوده است: این است « بعضی از جوانان ما کم کم به این حالت روحی می رسند که انسان برای آنکه گول نخورد باید نسبت به همه چیز شک کند، و برای آنکه روشنفکر خوانده شود باید از نفی غافل نماند؛ نه تنها نفی ارزش های مشکوک، بلکه گاهی ارزش های مسلم نیز...» این عبارت اشاره به کسانی دارد که چشم بر سراب روشنفکری دوخته اند نه بر آب آگاهی چه مانند هر انفعال روانی دیگر، ما دو نوع شک داریم. به شک بارور و شک نابارور یا «نروک». من چه در اینجا و چه در نوشته های دیگر، آرزو کرده ام که جوان ها از سترونی ذهن بر حذر بمانند، هم شک بارور داشته باشند و هم یقین بارور.

در دنیایی که در هر قدم بذر شک کاشته می شود، این جریانهای ضد انسانی هستند که از تشمت فکری بهره می گیرند و البته بهترین هدیه به آنها فکر متشت است .

از سوی دیگر فراموش نکنیم که نفی بی چون و چرا در معرض آن است که قبول بی چون و چرا با خود بیاورد؛ و قبول بی چون و چرا می دانیم که از چه مقوله است و چه آثاری در تاریخ به بار آورده است.

نوشته شده است: «ص ۹۲، بحران اجتماعی و فرهنگ را مورد بررسی قرار می دهند و با قاطعیت تمام علل اجتماعی را در یکی از این دو حال می دانند: آشفته گی فرهنگی و انحطاط فرهنگی؛ و در کمتر از یک

صفحه بحث را خاتمه می دهند. ما می دانیم که اگر بخواهیم علل بحرن اجتماعی را بررسی کنیم باید به بسیاری از مسائل نظر داشته باشیم.»

اشکال کار من این بوده است که مطلب را به ایجاز نوشته ام و این برای ذهنی که عادت به مفصل خوانی دارد درکش دشوار بوده، علت بحران اجتماعی را «بروز عدم تعادل در میان دریافت درونی جامعه و امکانات بیرونی زندگی دانسته ام.» (ص ۹۰) گمان می کنم که مفهوم عیادت روشن است، آیا نه این است که جامعه عصیان می کند به سبب آنکه دستگاه سامان دهنده و اداره کننده انتظارهای او را برآورده نکرده است؟ در چنین جامعه ای فرهنگ به آشفتگی و انحطاط افتاده بوده و رسائی کافی نداشته که تحول مطلوب را به مسالمت پدید آورده و اضافه کرده ام که «این فرهنگ است که استعداد نو شدن و تطبیق و تحرک و روبرو شوندگی با حوادث را به او (جامعه) می بخشد» (ص ۹۳)

گمان می کنم اشتباه از اینجا پیش آمده که به مفهوم فرهنگ که چندین جا در کتاب توضیح داده شده بود توجه نشده است.

xxx

نوشته شده است: «ص ۹۹، آنجا که از علل عظمت هخامنشیان یاد می کند اشاره به تربیت فرزندان ایرانی دارند که از قول افلاطون در رساله الکبیادس می نویسد» در نزد ایرانیان کودکان به دایه بدبخت سپرده نمی شدند بلکه خواجه هائی از اطراف شاه او را بزرگ می کردند و بعد شکار می آموختند و بعد مربیان شاهی آنها را تربیت می کردند» که ظاهراً در این جا افلاطون اشاره به تربیت شاهزادگان دارد نه به توده مردم و برای مردم مملکت هیچ گاه امکان نداشته که به این صورت فرزندان خود را تربیت کنند، پس هر نیجه ای که از این مقدمه گرفته می شود، نمی تواند درست باشد....»

نتیجه ای که من خواسته ام بگیرم فقط این بوده است که به شهادت گزنفون و افلاطون، هخامنشیان تربیت جدی و سختی به فرزندان خود می داده اند و آنها را به بردباری و سخت کوشی وا می داشته اند و

بر اثر همین سخت کوشی و انضباط نمی توانستند بر نیمی از جهان متمدن آن روز چیره شوند و چون در انتهای کار به کاهلی و راحت طلبی گرائیدند، مقهور سپاه اسکندر شدند.

من خود اشاره کرده بودم که این نوع تربیت خاص شاهزادگان و طبقه اداره کننده بوده است. نوشته ام: «به روایت هر دو (گزنفون و افلاطون) سخت کوشی و جدی بودن از خصوصیات طبقه اداره کننده ایران بوده» (ص ۱۰۳).

بدیهی است که مردم عادی هم (بخصوص سربازان) در گرفتن تربیت سخت با شاهزادگان سهیم بوده اند، آنچه از آن محروم بوده اند، خواجه سرا و معلم سرخانه بوده است.

من امیدوارم که نظرهای دیگری در باره فرهنگ ابراز شود که نه جزئی از زندگی ماست بلکه خود زندگی ماست؛ زیرا آنانند که آینده درازتری در پیش دارند.

هر نظری در این باره برسد که فایده عامی در بر داشته باشد، با امتنان در چاپ های بعد این کتاب منعکس خواهم کرد.

۲۲ دی

محمد علی اسلامی ندوشن

سراغاز

این مجموعه شامل دو قسمت است، یکی مقاله‌هایی که پیش از این در موضوع فرهنگ انتشار یافته بود؛ و دیگر یادداشت‌هایی که نیمه دوم کتاب را در بر می‌گیرد و نخستین بار است که نشر می‌یابد. بنابراین تاریخ اولین مقاله این مجموعه که «بودن یا نبودن فرهنگ» باشد، باز می‌گردد به پنج سال پیش^۱. درباره فرهنگ نسبتاً حرف زیاد زده می‌شود، ولی حرف داریم تا حرف. بعضی حرف‌ها برای آن است که فقط حرف باشد، بعضی برای آنکه نبودن عمل را بی‌پوشاند، و بعضی دلسوزی‌ها نیز یادآور این داستان مثنوی می‌شود که کودکی در بغل سیاهی بود و گریه می‌کرد؛ سیاه، برای آرام کردنش او را نوازش می‌کرد، و هر چه بیشتر نوازش می‌کرد، کودک بیشتر گریه می‌کرد، غافل از آنکه بچه از خود او می‌ترسید. در وضعی که ما هستیم و دوران تحولی را که خواه ناخواه و به‌مراه دنیا در پس گردونه تاریخ می‌پیمائیم، سکوت درباره فرهنگ، سرباز زدن از وظیفه انسانی است اگر بحرانی در دنیای امروز باشد بیش از بحران اقتصاد و پول و نفت و نیرو، بحران فرهنگ است، نفت‌ها چراغ‌ها را روشن می‌دارند. ولی چه فایده وقتی چشم‌ها را تاری بگیرد؟ یا چه فایده که همه کارخانه‌ها خوب کار نکنند، مگر کارخانه وجود انسان؟

در کشورهایی که در پیوند با تاریخ، کهن فرهنگ‌اند، و در برخورد با دنیای تجدد، نو فرهنگ، بازار هنگامه به نوع دیگری گرم است. دعا کنیم که رهنوردان با روح ساربان‌ی بر پشت «رنج روور» نشینند، و گرنه وای بر بیگناهایی که بر سر راه باشند.

فرهنگ، جز این چیزی نمی‌گوید که: پیاده شویم و با هم برویم. هیچ کس در دنیا نوبرش را نیاورده. این همان چشمه خورشید جهان افروز است - که همی تافت بر آرامگه؟ نمود.

در بحبوحه ذوق زدگی تجدد، یک خطر آن است که در کار آن باشیم که «زیبائی» را فراموش کنیم؛ و غلو نیست اگر بگوییم که در عمق، تشخیص میان زشت و زیبا پیوند می‌خورد با تشخیص میان روا و ناروا و خوب و بد؛ بنابراین با کاهش نیاز به زیبائی، شناسائی درست و نادرست مشوش می‌گردد.

۱ - این مقاله در شماره‌های خرداد و تیر و مرداد ۱۳۴۹ مجله یغما انتشار یافت.

ایران در طی تاریخ دراز خود، چه آنگاه که فرمانروا بوده و چه آنگاه که شکست خورده، حتی در دوره های انحطاط، زیبایی را بتمامی از یاد نبرده است، و قابلیت شناسائی توازن و هنجار را از دست نداده؛ و به همین سبب، از عهده تجدید حیات معنوی خود بر می آمده. این حس تشخیص زیبایی و نیاز به زیبایی، در ساده ترین افراد ایران، از چوپان و روستائی تا ایل نشین، وجود داشته است.

اگر امروز معیارهای پیشین زیبایی را نمی پسندیم و آنها را کهنه و «ارتجاعی» می دانیم، خوب است معیارهای تازه ای ابداع نمائیم، تا وضع چنان نشود که مجال پرداختن به زیبایی را از خود سلب کنیم و رفته رفته کامیابی خویش را در گرو زشتی ببینیم.

xxx

آنچه در این رساله آمده امیدواریم که سوء تفاهم برای کسی ایجاد نکند؛ نه خدای نکرده، اسائه ادب به تراکتور است و نه مدح گاواهن تنها یادآوری و درخواستی است که کسانی هم در خانه هستند، و ولو می خواهیم بهشت بسازیم، کمی آرام تر، لزومی ندارد که سقف بر سر آنها فرود آید.

آذر ۱۳۵۴

محمدعلی اسلامی ندوشن

www.nikandishan.org

فرهنگ و شبه فرهنگ

بودن یا نبودن فرهنگ؟

« چه خواهد شد اگر نسل جوان کنونی ایران از فرهنگ گذشته خود بی اطلاع بماند؛ واقعاً چه چیز از

او کم خواهد شد که این فرهنگ را نیاموزد؟»

این سئوالی است که چندی بیش یک روز نامه نویس فرنگ رفته آشنا به فرهنگ مغرب زمین، ضمن

گفت و شنودی که درباره فرهنگ با هم داشتیم، از من کرد.

ظاهراً منظورش این بود که امروز فرهنگ مسلط بر جهان - بالااقل قسمت بزرگی از جهان - فرهنگ

صنعتی غرب است و بهتر خواهد بود که جوانان بجای وقت گذاردن بر سر فرهنگ ملی، یکسره به آن

روی ببرند. من از این سئوال نخست یکه خوردم، ولی بس از اندکی تامل به آهنگ آشنایی که در آن بود

می بردم. با آنکه تا آن روز کسی آن را صریحاً بر زبان نیاورده بود، گفتمی آن را قبلاً از چند هزار زبان

شنیده بودم: از زبان جوانان، از زبان عده ای از مدعیان روشنفکری، و نیز از زبان بعضی از صاحب مقاماتی

که در سرنوشت این کشور مؤثر هستند؛ از این رو کوشیدم تا ذهن خود را از هر گونه تعصب و تعلقی

خالی کنم و جواب روشنی برای سئوال بیابم. راستی اگر از این بس مردم ایران از فرهنگ کشور خود

بیگانه شوند، چه خواهد شد؟ البته که زمین به آسمان و آسمان به زمین نخواهد رفت. آنچه در نظر خود

مجسم کردم این بود: کودکان به مدرسه خواهند رفت و چند سالی از وقت خود را روی نیمکت های

دبستان و دبیرستان خواهند گذراند، پس از آن در مسابقه ورودی دانشگاه شرکت خواهند جست و چون

تعداد دانشگاه ها رو به افزایش است ، عده زیادی از آنها پذیرفته خواهند شد. چند سالی هم در آنجا می

گذرد آنگاه مسابقه نهائی و بی‌امان برای گرفتن شغل و در آوردن پول در خواهد گرفت. دیگر انتظار و

توقع هیچ یک از آنها کمتر از این نخواهد بود: داشتن یک آپارتمان شخصی، یک اتومبیل پیکان،

یخچال، تلویزیون، گذارندن یک ماه تعطیل سالیانه در کنار خزر یا خارج از ایران سالی چند بار تماشای

برنامه «میامی» و «شکوفه؟» و چیز های دیگری از این قبیل..

و اما برنامه تلویزیونی که در آن زمان به اوج پیشرفت و سرگرم کنندگی خود رسیده است لبریز خواهد بود از شو^۱: شنبه شو، یک شنبه شو، دوشنبه شو، سه شنبه شو، چهارشنبه شو، پنج شنبه و جمعه شو. حتی وحشتناکترین خبرهای مربوط به جنگ و زلزله هم آن قدر با غنچ و دلال عرضه خواهد شد که بیننده بتواند خود را در صحنه مجسم کند، بی آنکه البته لطمه ای از آن جنگ یا زلزله به او برسد. و بدین گونه وحشیانه ترین غریزه ها که عبارت باشد از اینکه آدمیزاد شاهد درد کشیدن دیگران باشد، بی آنکه خود از آن درد سهمی داشته باشد، اقناع می گردد. و این «تماشائی عزیز» چون از کار روزانه خود برگشت لباس راحت خانه و کفش راحت خواهد پوشید، و توی صندلی راحت لم خواهد داد، و چشم به صفحه تلویزیون خواهد دوخت، و ساعت ها بدینگونه در خلسه و نشئه و هیجان و شور غوطه خواهد زد.

و اعلان های رنگارنگ امیخته به چاشنی قوی سکس به او خواهند گفت که چه بخورد و چه بنوشد و چگونه زندگی بکند. دیگر احتیاج نخواهد بود که به فکر کردن پردازد چون و چرا و شک بکند؛ همه چیز برای او آماده شده است و کسانی این فداکاری را خواهند داشت که به جای او ببندیشند، به جای او اظهار عقیده بکنند و تصمیم بگیرند.

و در این دوره دیگر «انسانها» به «تماشائیان» تبدیل شده اند دیگر از انسان خبری نیست، هر چه هست و نیست «تماشائی» است.

پس از آنکه این صحنه را در برابر نظر آوردم، از خود پرسیدم که آیا این مردم خوشبخت خواهند بود؟ ما نمی دانیم همین اندازه می دانیم که با ما مردم امروز که هنوز در آغاز کار هستیم فرق خواهند داشت. ای با که آن روز مفهوم خوشبختی با امروز تفاوت کرده باشد.

از خصوصیات آن روز این خواهد بود که دیگر رشته هائی که اعضاء جامعه را به هم بیوند می دهد، رشته های فرهنگی نخواهد بود. رشته هائی خواهد بود تنیده از تار های حس و غریزه، آنچه از حس و غریزه بر انگیخته می شود، وجه ارتباط و آروزی مشترک بین مردم قرار خواهد گرفت.

^۱-Show